

هرچند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در زمان حیات خود نسبت به عوامل واپسگرا، هشدارهای لازم را داد و «سازوکار» مناسب را نیز به دستور خداوند در قالب «نظام ولایت» طراحی و اعلام کرد، همزمان با درگذشت وی در صفر سال 11 هجری، دوران تجدید حیات احزاب ارتجاعی، زرسالاران و قدرتمندان آغاز شد.

آنان جهت بازگرداندن نظام اسلامی به نظام جاهلی در تشکیلی جدید، به تکیه افتادند. برای پرهیز از اطاله کلام، از ذکر انحرافات روی داده در عصر خلفا چشم می پوشیم و چگونگی نفوذ حزب اموی در ارکان حکومت دینی و ارتجاع از ارزش های اسلامی را نشان می دهیم و آن گاه اقدامات امام حسین علیه السلام برای احیای انقلاب نبوی را تبیین می کنیم.

نفوذ ارتجاع در حاکمیت اسلامی

دوره خلفا را باید فرصتی دانست که جریان ارتجاعی توانست به تدریج خود را در حاکمیت اسلامی وارد کند و به تسلط رهاکمیت بیندیشد . بنابراین، در این مقطع باید از دو موضوع به اجمال سخن بگوییم؛

ما در این باره به سخنی از امام حسین علیه السلام در برابر خلیفه دوم بسنده می کنیم که فرمود: «إياي الناس فأى الناس على نفسه قبل أن تؤمر إياي» که معنی آنست: «ای من اینها را که من را پیش از آنکه مرا امر کند، بر خود می اندیشد؟ ... (1)»

و آیا رضایت آل محمد، مایه خشم پیامبر است؟

آگاه باش اگر زبانی پا برجا در تصدیق و کرداری که مؤمنان یاری اش رسانند، بود، بر آل محمد سلطه نمی یافتی . . .

در این باره می توان از سخن رهبر انقلاب یادکرد که در مورد حرکت قهقرایی این دوره به دلیل غصب ولایت، معتقد است: «ماجرای بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چه شد که در این پنجاه سال، جامعه اسلامی از آن حالت به این الت برگشت؟ بنایی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گذاشته بود، بنایی نبود که به همین زودی خراب شود. لذا در اوایل، بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که شما نگاه می کنید، همه چیز غیر از مسأله وصایت است؛ سرجای خودش است؛ عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کل جامعه اسلامی در آن سال های اول نگاه کند، می بیند که علی الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. . . ولی این وضع باقی نمی ماند، هرچه بگذرد جامعه اسلامی به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می رود.» (2)

مرتجعان و غیرخودی ها را که برای استحاله نظام اسلامی محتاج نفوذ در حاکمیت بودند، می توان به دو گروه نشان دار و بی نشان، یا سابقه دار و بی سابقه تقسیم کرد. گروهی از آنان افرادی بودند که دارای سوابق سوء در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بودند. این عده در دوره های اولیه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم به دلیل حساسیت های شدید اجتماعی، نتوانستند در حاکمیت نفوذ کنند، اما در دوره های بعدی این نفوذ برایشان ممکن شد. ولید بن عقبه از این گروه است که در دوره عثمان توانست وارد شود. (3)

با این که دو خلیفه قبل، شفاعت عثمان برای ورود او به جرگه کارگزاران اسلامی را نپذیرفتند؛ زیرا آیه شریفه: «وَلَا يَأْتِيكُمُ الْفَسَقُ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (4)؛ در باره اش نازل شده بود.

«وَلَا يَأْتِيكُمُ الْفَسَقُ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ با حضور شخصیت های بی نشان این حزب، مقدور شد و خلفا، بر خلاف هشدارهای صریح پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم طی یک اشتباه استراتژیک، فردی از آنان را وارد حاکمیت کردند. شهید مطهری در این باره معتقد است: «حزب ابوسفیان زمام را در دست گرفت، برای این که یک نفر از همین اموی ها که او سابقه سوئی در میان مسلمین نداشت و از مسلمین اولین بود، به خلافت رسید. این کار سبب شد که اموی ها جای پای در دستگاه حکومت اسلامی پیدا کنند، جای پای خوبی؛ به طوری که خلافت اسلامی را ملک خود بنامند.» (5)

نفوذ، در حکومت عمر عمیق شد؛ به گونه ای که معاویه ولایت شام، را ربود و چنان بر آن مسلط شد که علی رغم عزل و نصب های متوالی کارگزاران توسط عمر، او برای همیشه در منصب خود باقی ماند و پایگاهی مطمئن برای بالندگی حزب مرتجعان فراهم آورد.

در این میان باید به دوره خلیفه سوم، که خود با شجره ملعونه بنی امیه ارتباط نسبی دارد، نگاه ویژه داشت. زیرا آنان توانستند بخش های عمده حاکمیت دین را تسخیر کنند و در مرکز قدرت ریشه بدوانند و به این ترتیب در این دوره «وَلَا يَأْتِيكُمُ الْفَسَقُ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛، تبعیدی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم، توسط عثمان بازگشت و صاحب پست و مقام شد.

امام حسن علیه السلام در این باره به یاران معاویه، فرمود: «...شما را به خدا سوگند می دهم! آیا می دانید که ابوسفیان در آن روز که با عثمان بیعت شد، دست حسین را - که نوجوانی بود - گرفت و گفت: فرزند برادرم! با من به بقیع بیا. پس بیرون رفته، همین که به میانه قبرها [آن] رسیدند، گستاخ با صدای بلند فریاد زد: شما ای خفتگان در گور! آنچه بر سر آن پیوسته با ما (بنی امیه) در ستیز بودید (حکومت)، اکنون به دست ما افتاده در حالی که شما پوسیده اید!

حسین بن علی علیهما السلام - چون این سخن را شنید، به شدت خشمگین شد - فرمود: خدا پیری تو را زشت سازد و چهره ات را بد نما کند. سپس به تندی دستش را کشید و از او دور شد و اگر نعمان بن بشیر آنجا نبود تا دستش را گرفته به مدینه آورد، از بین می رفت.» (6)

اهداف سران این حزب شیطانی را در سخنان ابوسفیان به خوبی می توان دید. امام حسن علیه السلام سخنان او را چنین نقل می کند: «...شما را به خدا سوگند! آیا می دانید که ابوسفیان بعد از بیعت مردم با عثمان، به خانه وی رفت و گفت: برادرزاده! آیا غیر از بنی امیه کسی دیگر در اینجا حضور دارد؟ عثمان جواب داد: نه. او گفت: ای جوانان بنی امیه! خلافت را مالک شوید و همه پست های اساسی آن را به دست گیرید. سوگند به کسی که جانم در دست اوست! نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی.» (7)

به این ترتیب بنی امیه توانستند به تدریج دو رکن اقتصاد و مناصب حکومتی در جامعه اسلامی را به دست گیرند و در انتظار فرصت مناسب برای تصاحب حاکمیت دینی بنشینند. به عبارت دیگر، براساس سیاست گام به گامی که آنان پیش گرفته بودند، در این مرحله توانستند سنگر «وَلَا يَأْتِيكُمُ الْفَسَقُ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»؛ خلافت رسول الله را تصاحب کنند و در پی فتح سنگر بعدی (رکن سوم حاکمیت دینی) بنشینند. این موقعیت نیز با قتل عثمان پیش آمد و معاویه در اندک زمانی با تحریک عواطف دینی مردم، نظام علوی را مورد هجوم قرار داد. و این گونه بود که حیات عثمان، عامل فتح سنگری (مناصب سیاسی) و مرگ وی، موجب فتح سنگری دیگر (دین) شد.

شبت بن ربعی به معاویه می نویسد: «تو برای گمراه کردن مردم و جلب آرای آنان و برای این که آنان را به زیر

فرمان خود درآوری، هیچ وسیله ای نداری، جز این که گفتی: «پیشوای شما به ناحق و مظلومانه کشته شد و ما به خون خواهی او برخاسته ایم.» در نتیجه، فرومایگان گرد تو جمع شدند... دلت می خواست او کشته شود تا تو به اینجا برسی. (8)»

امام علی علیه السلام نیز فرمود: «انما نصرت عثمان حينما كان النصر لك و خذلتك حينما كان النصر له» (9) وقتی پشتیبانی عثمان به نفع تو بود، یاری اش کردی و زمانی که به نفع او بود، رهایش ساختی.

امام علی - علیه السلام - در برابر ارتجاع

بزرگ ترین مانعی که بر سر راه حزب نفاق و تمام مرتجعان ایجاد شد، خلافت امیرمؤمنان علیه السلام بود. همان مردی که از سوی پیامبر مامور جهاد بر ضد رجعت شده بود و به دلیل برکناری وی تا 25 سال؛ یعنی ربع قرن، رجعت طلبان به طرز شگفت آوری رشد و توسعه یافته بودند.

وجود چنین مأموریتی از یک سو و بالندگی رجعت طلبان طی 25 سال از سوی دیگر، و فقدان رهبر دینی که تداوم بخش تربیت دینی باشد، از سوی سوم، عواملی بود که به تعارض شدید «سیستم امامت» با «جریان ارتجاع» انجامید. علی علیه السلام بارها و از جمله در جنگ نهروان، فرمود که پیامبر او را مامور جنگ با «ناکثین» و «قاسطین» کرده است. عمار یاسر خود را از طرف پیامبر، موظف به جنگ با همین سه دسته می دانست و ابوسعید خدری، صحابی دیگر می گفت: پیامبر به ما دستور داده دوشادوش علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگیم.

قیام کنندگان «جمل» که پیمان بیعت با علی علیه السلام را شکستند و به ناروا به جنگ با او برخاستند، مصداق «ناکثین» بودند و دار و دسته معاویه که برای ادامه سیاست جابرانه اش به تعدی نسبت به امام می پرداختند، مصداق «قاسطین» بودند و خوارج از دین برگشتگان که نمی خواستند گمراهی شان با مذاکره روشن شود و از شنیدن حق طفره رفته و مخالفین نظریه شان را با اسلحه می کشتند، مصداق «مارقین» بودند. این سه گروه چون به تجاوز مسلحانه پرداخته و جنگ را آغاز کرده بودند، مصداق «تجاوز کار داخلی» محسوب می شدند. پیامبر هم آنان را پیش از رحلتش همین گونه خوانده و در تعریفشان، اصطلاح قرآن «اهل بغی» را به کار برده بود. (10)

بنابراین، به نظر می رسد امام علی علیه السلام تمام مدت حکومت و امامت خود را صرف مبارزه با مرتجعان کرد و کوشید به وظیفه رهبری جهاد بر ضد رجعت عمل کند و جامعه را از حال ارتجاعی به حال تکاملی قبلی بازگرداند. و در یک کلام، «گریز از بدعت، مبارزه با رجعت و ثبات بر رویه اسلامی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم» را پیش گرفت.

در این جا باید چند نکته را از نظر دور نداشت؛

1. جهاد داخلی که در جریان ارتجاع و بر ضد آن به جریان افتاد، در دوره عثمان به اوج خود رسید و با قتل وی، به پیروزی ست یافت و تغییر تکاملی نظامات اجتماعی آغاز شد.

2. ارتجاع، در آغاز روی کار آمدن امام علی علیه السلام چنان قوت داشت که نقشه های امام برای ریشه کنی آثار آن، با مقاومت های بزرگی رو به رو می شد.

3. اگر رجعت سیاسی «سقیفه» صورت نگرفته و امام بلافاصله زمامدار می شد، ارتجاع به سرعت منکوب می گردید. امام علی علیه السلام در خطبه ای از پیامدهای این ارتجاع سخن می گوید: «...وقتی خدا پیامبرش را نزد خود برد، گروهی برگزیده جاهلی خود بازگشته و با پیمودن راه های گوناگون به گمراهی رسیدند و به دوستان منحرف خود پیوستند و از دوستی با مؤمنان، که به آن امر شده بودند، بریدند و بنیان اسلامی را تغییر داده و در جای دیگری بنا نهادند. آنان کانون هر خطا و گناه و پناهگاه هر فتنه جو شدند که سرانجام در سرگردانی فتنه و در غفلت و مستی به روش و آیین فرعونیان درآمدند...» (11)

«مسلمانان پس از وحدت و برادری، به جدایی و تفرقه رسیدند و از ریشه و اصل خویش پراکنده شدند. تنها

گروهی شاخه درخت توحید را گرفتند و به هر طرف که روی آورد، همسو شدند . . . ای مردم! اگر دست از یاری حق برنمی داشتید و در خوارساختن باطل سستی نمی کردید، هیچ گاه آنان که بر پایه شما نیستند، در نابودی شما طمع نمی کردند و هیچ قدرتمندی بر شما پیروز نمی گشت . اما چونان بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید و به جانم سوگند! سرگردانی شما پس از من بیشتر خواهد شد . چرا که به حق پشت کردید و با نزدیکان پیامبر بریده، به بیگانه ها نزدیک شدید . آگاه باشید اگر از امام خود پیروی می کردید، شما را به راهی هدایت می کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم رفته بود و از اندوه بیراهه رفتن در امان بودید . (12»)

امام حسن - علیه السلام - و رجعت طلبان

بعد از امام علی علیه السلام نیز تعارضات دو جبهه ادامه یافت تا آن که در سال 41 ه . به دلایل مختلف، تعارض به نفع جریان نفاق پیش رفت و امام حسن علیه السلام که رهبر دوم نهضت علیه ارتجاع بود، ناچار به صلح شد و جهاد ضد رجعت را از این زاویه پی گرفت . براساس روایتی که شیخ طوسی از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند، امام حسن علیه السلام خود دلایل صلح را در اوضاع آن دوره، همراهی نکردن مردم، عذر و نیرنگ بازی آنان، نداشتن همراهان مخلص، و دشمنی آنان با امام می داند. (13)

درباره روش رهبری امام حسن علیه السلام علیه ارتجاع، باید گفت: خط مشی مبارزه ای که وی برای تجدید انقلاب پیامبر پیش پای نیروهای مجاهد و مسلمان قرار داد، براساس همان خط مشی امام علی علیه السلام (شکست دادن رجعت طلبان، زدودن آثار ارتجاع، و تجدید برقراری نظامات اجتماعی اسلام) بود. او شیوه پدر را بعد از چند ماه، به دلیل آگاهی از ضعف نیروی طرفدارش (14) در مقابل رجعت طلبان، کنار نهاد. چون ادامه آن، دینداران راستین را به کشتن می داد (15) و پیروزی قطعی را نصیب رجعت طلبان می کرد و آنان می توانستند کار اسلام را یکسره کنند. از این روی، نوع مبارزه را از جهاد مسلحانه به جهاد غیر مسلحانه، سوق داد تا هرگاه نیروهای مقاوم تربیت شدند، به شیوه سابق برگردد. بنابراین، امضای صلح از سوی آن حضرت، اقدامی کاملاً تاکتیکی و در راستای هدف اصلی امام علی علیه السلام بود. البته باید افزود، این توافق رسمی از سوی دیگر نیز به نفع نیروهای اقلیت رجعت ستیز بود و آن، این که معاویه عملاً متعهد می شد از تعرض مسلحانه بپرهیزد. و این گونه بود که آن حضرت بعد از 6 ماه، از حکومت کناره گرفت و به امامت بسنده کرد.

تداوم جهاد غیر مسلحانه در عصر حسینی - علیه السلام

امام حسین علیه السلام بعد از شهادت امام حسن علیه السلام به همان دلایلی که برادرش به جهاد غیر مسلحانه روی آورد، این روش را ادامه داد. او به عنوان سردار برادرش هرگز با آن مخالفت نکرد و حتی با نامه ها و اصرار افراد، مبنی بر نهضت مسلحانه، مخالفت و به پیمان ترک مخاصمه اعلام وفاداری کرد . از جمله در برابر اصرار حجر بن عدی که می گفت: عزت را با ذلت عوض کردید. فرمود: ما بیعت کردیم و دیگر به آنچه تو می گویی، راهی نیست . (16) و در برابر بشر بن همدان و سفیان بن ابی لیلی فرمود: ««لیکن کل امری منکم حلسا من احلاس بیته مادام هذا الرجل حیا فان یهلك و انتم احياء رجونا ان یخیر الله لنا و یؤتینا رشدنا و لا یکلنا الی انفسنا . . . » (17) تا این مرد (معاویه) زنده است، هرکس باید ملازم خانه خود شود . اگر او هلاک شد و شما زنده بودید، امیدواریم خداوند راه نیکویی برای ما برگزیند و راه رشد را عطا فرماید و ما را به خود وامگذارد. به راستی خدا با کسانی است که تقوا دارند و نیکو کارند.»

این سخنان به خوبی روش رهبری حضرت در جهاد ضد رجعت را ترسیم می کند و آن، این که حداقل تا مرگ معاویه یاست برادرش را ادامه خواهد داد و از تاکتیک او عدول نخواهد کرد و حتی این سیاست را بعد از شهادت برادرش در ماه صفر سال 50 هجری نیز تغییر نداد.

بلاذری می گوید: ««چون حسن بن علی علیهما السلام رحلت کرد، شیعیان که در میان آنان فرزندان جعدة بن هبیره بن ابی وهب مخزومی و ام جعدة، ام هانی دختر ابوطالب بودند، در خانه سلیمان بن صرد گرد آمدند و نامه تسلیتی برای امام حسین علیه السلام نوشتند و در آن از حضرت تقاضای قیام کردند . امام در پاسخ آنان نوشت:

«انی لارجوا ان یکون رای اخی رحمه الله فی الموادة و رای فی جهاد الظلمة رشدا و سدادا فالصقوا بالارض و

اخفوا الشخص و اکتّموا الهوی و احترسوا من الاظامادام ابن هند حیا فان یحدث به حدث و انا حی یاتکم رایّی ان شاء الله؛ (18) امیدوارم هم رای برادرم در صلح و هم رای من در جنگ با ستمگران، راست و درست باشد. اکنون حرکتی نکنید و از آشکار شدن دوری کنید و خواسته خود را پنهان دارید و تا فرزند هند (معاویه) زنده است، از اقدام نا به جا بپرهیزید و اگر او مرد و من زنده بودم، نظرم به شما خواهد رسید؛ به خواست خدا. ان شاء الله.؛

براساس این طراحی، امام تا زمانی که معاویه زنده بود، موقعیت را برای عوض کردن شکل جهاد مناسب نمی دید و از سویی، تعهد به صلح اقتضا می کرد تا مرگ معاویه، از تعرض مسلحانه پرهیز کند. در غیر این صورت و با بروز کوچک ترین نقض قرارداد از سوی امام، معاویه همان کاری را که علاقه داشت انجام دهد و ریشه اسلام را یک جا قطع کند، با امام حسین علیه السلام می کرد و دینداران را به جرم تخطی از پیمان، به کلی نابود می کرد. هرچند امام در طرف مقابل و در برابر بی تعهدی های معاویه، به دلیل نداشتن نیروی کافی، نمی توانست آسیب جدی به نظام اموی برساند.

نقطه عطفی که از آن به عنوان عامل تبدیل قیام غیرمسلحانه به قیام مسلحانه یاد می شود، موضوع معرفی یزید به عنوان خلیفه بعدی است ولی حقیقت این است که امام حتی در مقابل این عمل نیز در زمان معاویه دست به قیام مسلحانه نزد و در سایه احتیاط و هوشیاری معاویه، هرگز کار به نبرد مسلحانه کشیده نشد.

تغییر شکل مبارزه

با مرگ معاویه بستر مناسب به دست آمد و موعد پیمان نیز به سر رسید. از این روی، امام این موقعیت را برای ایفای نقش رهبری ضد رجعت در قالب جدید، مناسب تشخیص داد.

از آنچه گفتیم، باید به این نتیجه رسید که خط مشی و استراتژی هر سه امام (علی، حسن و حسین علیهم السلام) ایفای نقش و رهبری جهاد ضد رجعت بود که در قالب سیستم امامت به آنان سپرده شده بود. و آنان با توجه به واقعیت ها و عوامل تاثیرگذار، رفتارهای متناسبی از خود نشان دادند.

امام علی علیه السلام دو رفتار متفاوت (جنگ در مقاطعی و صلح در مرحله آخر)، امام حسن علیه السلام دو رفتار (جنگ در مراحل اول و صلح در مرحله پایانی) و امام حسین علیه السلام هم دو رفتار (تداوم صلح در مرحله اول و جنگ در مرحله آخر) را پیش گرفتند و این تفاوت ها در حالی بود که در اصل وظیفه و استراتژی هر سه، همونا بودند.

پس همان گونه که جنگ های سه گانه امام علی علیه السلام و صلح او را باید به عنوان انجام رهبری ضد رجعت، و جنگ و صلح امام حسن علیه السلام را پا به جای پای امام علی علیه السلام گذاشتن معنا کرد، صلح و جنگ امام حسین علیه السلام را نیز باید در همان مسیر رهبری ضد رجعت تفسیر کرد.

و آخرین سخن این که با پای بندی به وحدت استراتژی در بین معصومان علیهم السلام (جهاد ضد رجعت) و امکان تنوع در تاکتیک های اخذ شده به تناسب موقعیت ها، می توان تفسیری روشن از این سخن امام حسین علیه السلام به دست آورد که: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی؛ می خواهم اوضاع امت جدم را سامان بخشم و اصلاح کنم.»

پی نوشت ها

1. الاحتجاج، ج 1، ص 292، به نقل از موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص 116 و 117، طبعة الاولى.
2. عبرت های عاشورا، ص 43.
3. تاریخ ابن اثیر، ج 3، ص 82 و 83.
4. حجرات/6.
5. تاریخ اسلام در آثار شهید مطهری، ج 2، ص 17، به نقل از حماسه حسینی، ج 3، ص 16.

6 . موسوعة كلمات الامام الحسين (ع)، ص 122 .

7 . همان .

8 . وقعة صفین، ص 187; تاریخ طبری، ج 3، ص 570 .

9 . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 3، ص 411; الغدير، ج 9، ص 150 .

10 . انقلاب تکاملی اسلام، جلال الدین فارسی، (بخش پیش بینی جهاد داخلی).

11 . نهج البلاغه، محمددشتی، خ 150، ص 275 .

12 . همان، خ 166، ص 319 .

13 . امالی شیخ طوسی، ص 561 .

14 . ازجمله آن، خیانت بزرگان بود . حضرت فرمود: «امروز شنیده ام که اشراف شما با معاویه بیعت کرده اند، شما بودید که در جنگ صفین پذیرفتن حکمیت را بر پدرم تحمیل کردید» . (بحارالانوار، ج 44، ص 147 و نداشتن یاور، همان، ص 1)

15 . لولا ما اتیت من شیعتنا علی وجه الارض احد الا قتل (همان ص 1).

16 . انساب الاشراف، ج 3، ص 151 .

17 . همان، ص 150 .

18 . همان، ج 3، ص 151 .